

از مجله هیستوریا چاپ پاریس  
بقلم فلیپ ارلانژه<sup>۱</sup>



## مادام تالین<sup>۲</sup>

### زنی که موجب سقوط روبسپیر<sup>۳</sup> گردید

آن ژانک دودون دوفنتنی<sup>۴</sup> قبل از انقلاب فرانسه قاضی دادگستری و باپرداخت میانی عنوان اشرافی «مارکی» را خریده بود. لذا وقتی که در فوریه سال ۱۷۹۳ فرمان مجلس کنوانسیون منتشر گردید و مقرر داشت قضاتیکه تمایلات انقلابی از خود نشان دهند، بدندان افکنده خواهند شد، او بوحشت افتاد و بر آن شد تا از همسرش استمداد جوید. همسر فونتنی، یکسال قبل از آن تاریخ، کانون خانوادگی را رها کرده و نزد معشوقش الکساندر دولامت<sup>۵</sup> نماینده مجلس کنوانسیون اقامت گزیده بود. ولی پس از آنکه دولامت به خارج از کشور گریخت ناچار گردید به کانون خانوادگی خود باز گردد. بنابراین این فونتنی برای طلب کمک، باطاق همسرش فرستاده شد. این زن دختر کاباروس<sup>۶</sup> بانگذار پادشاه اسپانیا و پنجسال پیش با فونتنی ازدواج کرده بود. کاباروس میخواست دامادش از طایفه اشراف باشد و فونتنی به جهیزیه دختر که بر وجوه نقد و مستغلات شامل میگردد چشم داشت. بدین ترتیب ازدواج میان این جوان ۲۶ ساله و این دختر اسپانیولی بیحرارت انجام گرفت. اما از همان بدو امر میان آن دو توافق اخلاقی وجود نداشت بطوریکه حتی قبل از تولد پسرشان، از یکدیگر دوری گزیده و طبق رسوم آن زمان که

۱ آقای دکتر هادی خراسانی از ترجمانان دانشمند و چیره دست معاصر.

حسادت و غیرت احساسی مبتذل شمرده میشد ، هر يك پي هوی و هوس خود رفتند ، تریزیا ۲  
همسر فونتنی زنی بسیار زیبا و جذاب بود و کمتر کسی میتوانست برابر طنازی او مقاومت  
کند . او اما میدانست آن دلربائی و جذابیت نمیتواند در قضاوت دادگاههای انقلابی اثر و  
نفوذی داشته باشد از آنرو تصمیم گرفت پاریس را ترك کند . ولی بکجا میتوانست برود ؟  
شمال و شرق کشور دستخوش آشوب بود . به اسپانیا نیز نمیتوانست مسافرت کند زیرا در  
آنجا پدرش کاباروس را به اتهام اختلاس بزدان افکنده بودند . تنها شهری که ممکن  
بود به آنجا پناه ببرد ، بر دو<sup>ا</sup> بود که دو برادر و عمویش **بارتلمی گالابرو** در آنجا میزیستند  
ولی در آن زمان برای خروج از پاریس باید گذرنامه گرفت و متأسفانه شهرداری پاریس  
صدور گذرنامه را متوقف ساخته بود . فونتنی به همسرش گفت : « گرفتن گذرنامه  
تنها از تو ساخته است زیرا بطوریکه اطلاع دارم متصدی صدور گذرنامه **قالین** است که  
سابقاً منشی معشوقه لامت بوده است . تریزیا بمحض شنیدن نام **قالین** جوانی خوش سیما  
و نیرومند و گستاخ را بخاطر آورد که روزی در باغ لامت ، دسته گلی باو هدیه کرده و بعلت  
همین گستاخی ، لامت بخدمت او خاتمه داده بود . باری مادام فونتنی نگاهی تحقیرآمیز  
به شوهر خود انداخت پیشنهاد او را با اکراه پذیرفت . بر دورا باید مطیع ساخت . پسندروز  
بعد ، شهرداری پاریس گذرنامه ای بنام **ژان ژاک دون** صادر کرد باقیه اینکه وی برای  
انجام امور خانوادگی مسافرت میکند ، روز **۱۷ مارس ۱۷۹۳** ، این زن و شوهر به اتفاق  
کودک خود و دو خدمتکار با کالسکه ای پاریس را ترك گفتند و پس از يك مسافرت پردرد  
سر ، به بر دو وارد شدند . روز **۲۵ آوریل** حکم طلاق آنها صادر گردید . از این بعد دیگر  
کسی از مادام فونتنی صحبت نمیکرد و در عوض نام تریزیا کاباروس بر سر زبان ها افتاده  
بود و او را به مجالس ضیافت دعوت میکردند و در محافل بر دو ، درباره ماجراهای عشقی  
او داستانها نقل میکردید . ولی متأسفانه این دوران خوشی دیری نپساید و در نتیجه  
اغتشاشاتیکه در آن شهر بروز کرد ، نمایندگان منتخب ایالت ژیروند ۱۱ در مجلس  
کنوانسیون بزدان افتادند و یا تبعید گردیدند بالنتیجه مردم این ایالت به شورش دست  
زدند و بسیاری از ایالات دیگر به آنان تاسی جستند . مجلس کنوانسیون بمنظور سرکوبی  
این اغتشاشات ، حکومت ترور را برقرار ساخت و **ماکسمیلیئن روبسپیر** ۱۲ قدرت را بدست  
گرفت . وی که لباس آبی رنگ میپوشید و موهای خود را بسبک دوران قبل از انقلاب بود  
میزد در انجام رسالتی که برای خود تعیین کرده بود ، یعنی تصفیه فرانسه از عناصر  
ناپاك ، بهیچوجه تحت تأثیر و سوسه و ترس و ترحم قرار نمیگرفت و کوچکترین عملیکه از  
افراد سر میزد آنان را مورد سوءظن این مرد «فساد ناپذیر» قرار میداد .

روبسپیر در خانه ای محقر متعلق به يك نجار زندگی میکرد به متعلقات مورد علاقه

مردم عادی توجهی نداشت به پول و به زن بی اعتنا بود حتی از زنان وحشت داشت . او نمیتوانست کسی را دوست داشته باشد و نسبت به کسانی که در عشق موفق بودند دردل کینه ای احساس میکرد . این روحیه یکی از علل بیرحمی او بود . کسانی که او را از نزدیک میشناختند میدانستند که او فقط يك مقصد دارد آن مبارزه با فساد است . گفته میشود وی حاضر بود در صورت لزوم سه چهارم مردم فرانسه را نابود کند تا بکمه افراد منزهیکه باقی میمانند ، حکومت تقوی و فضیلت را برقرار سازد . روبسییر معمولا افراد خشنی را برای سرکوبی مخالفان انقلاب برمیگزید و بهمین جهت تالیئن را برای ایجاد آرامش در بر دو انتخاب کرد . این دو نفر از بسیاری جهت باهم فرق داشتند . ژان لامبرتالیئن ، جوان ۲۶ ساله ای بود ، باهیکلی قوی و چهره ای زیبا و موهائی بور و مجعد . پدر او بعنوان آئین نزدیک مارکی قدیمی خدمت کرده بود . مارکی مایل بود پسر آئینش درس بخواند ولی تالیئن به تحصیل هیچ رغبت نشان نمیداد و بهمین سبب بعدها ناچار شد بعنوان ثبات نزدیک وکل دادگستری و سپس بسمت منشی نزد لامت خدمت کند و عاقبت نیز بطوریکه اشاره شد ، از کار برکنار گردید . این ناکامی ها کینه او را علیه جامعه برانگیخته بود . او اشتغالی به کارهای دستی را مادون شأن خود میدانست ولی برای کارهای فکری هم استعداد کافی نداشت . دوران آشوب و انقلاب به این گونه افراد بیکاره فرصت میداد که خودی بنمایند . روبسییر برای این جوان عیاش و پول پرست احترامی قائل نبود ولی قصد داشت از کینه شدید او نسبت به طبقه اشراف سابق ، بهره بگیرد . ملاقات دريك اطاق ناپاکیزه زندان روز ۱۶ اکتبر ۱۷۹۳ یعنی همان روزیکه ساطور گیوتین سر ماری آنتوانت<sup>۱۲</sup> ملکه فرانسه را از تنش جدا کرده بود ، تالیئن مانند فاتحی ، باتشریفات خاصی ، از دره ازه سنت اولالی ۱۴ بشهر بر دو وارد گردید . دو عیاده توپ و يك دسته موسیقار که طبل مینواختند ، پیشاپیش کالسکه حامل تالیئن محاط در قراولان سواره ، حرکت میکردند ، تالیئن لباس آبی رنگ و جلیقه ای سفید بر تن و کلاه سیاه مزین به پرهای آبی و سفید و سرخ بر سر داشت و حمایلی سه رنگ سینه اش را می پوشاند و سیمائی موقر بخود گرفته بود . ترزی که نتوانسته بود از مشاهده این مراسم چشم پپوشد ، روزی را بخاطر آورد که در باغ لامت معشوق سابقش ، تالیئن يك دسته گل سرخ به او هدیه کرد و یکی از گلها بزمین افتاد و مرد جوان آن را برداشت و بالحنی محبت آمیز که باشیوه سخن گفتن انقلابیون شباهتی نداشت ، از او اجازه گرفت که آن گل را برسم یادگار با خود نگاهدارد . اکنون ترزی با خود میگفت ایکاش در آن موقع میتوانست وقایع آینده را از پیش ببیند . باری روز بعد از ورود تالیئن به بر دو حکومت وحشت آغاز گردید . هر روز سه قاضی انقلابی گروهی از متهمان را ، حتی بدون آنکه فرصت رسیدگی به هویت آنها را داشته باشند ،

به تیغۀ گیرتین میسپردند . ترزیا حدس میزد تالین اورا از خاطر نبرده است . لذا بخود جرئت داد برای نجات زنی از دوستان خود که مورد سوءظن قرار گرفته و اموال اورا توقیف کرده بودند به تالین نامه ای بنویسد . وی حتی برای ملاقات دوستش بسوی منزل تالین رفت . اما وقتی به آنجا رسید ، بایک ژاندارم مواجه شد و مورد سوءظن او قرار گرفته و در نتیجه زندانی شد زیرا در آن دوران انقلاب و آشوب ، کوچکترین بهانه ، برای بازداشت افراد کافی بود . در آنشب ترزیا را در یک زندان ناپاکیزه نگاه داشته و زندانبانان در صدد کام گرفتن از او برآمدند . ولی با مقاومت شدیدوی مواجه شدند و بمنظور خسود نرسیدند در همین موقع تالین که بصرف شام مشغول بود به گزارشهاییکه قرائت میشد گوش میداد ، ناگهان از غذا خوردن دست کشید زیرا نام زن گستاخی بگوشش رسید که بخود جرئت داده بود به نفع یکی از افراد طبقه اشراف وساطت کند . لذا باخشم گفت : «نویسنده این نامه کجاست ؟ من میخواهم اورا ببینم .» در خلال این احوال ترزیا در زندان غم انگیز خود بسر نوشت شوم خویش میاندیشید . برای این زن زیبای اسپانیولی



تالین



روبوپیر

که توانسته بود مردان را مجذوب خود کند ، فکر از دست دادن زندگی آنهم در جوانی ، بسیار ناگوار بود . ناگهان همه ای دردالانهای زندان پیچید و آواز بسازشدن قفل در زندان بگوش رسید و تالین در میان نورضعیف مشعلهاییکه اطراف اورا روشن کرده بودند مانند شبی در آستانه در ظاهر گردید . ترزیا با آنکه چندان پابند معتقدات مذهبی نبود بآدیدن این منظره بی اختیار علامت صلیب روی سینه خود کشید . نماینده ملت همینکه چشمش به ترزیا افتاد ، اورا شناخت و بی برده که این همان مادام فونتنی است که اورا در باغ لامت دیده و شیفته او شده بود . ولی وضع کنونی ترزیا باوضع مادام فونتنی سابق

تفاوت داشت و نه تنها آرایشی و زیور و زینتی نداشت بلکه لباسهایش در نتیجه تماس با زمین نمناک زندان ترو بر اثر کشمکش بازندانان پاره شده بود . معذالك موهای بلندی که بر روی چهره اش ریخته بود بوی زیبایی خیره کننده ای می بخشید .

**دفتر عنقو** - تالین باردیگر تحت تأثیر جذابیت ترزیا قرار گرفت و آتش عشق گذشته اش شعله ور گردید و بالجنی خشن برسید: «چه کسی این همشهری را در این جازندانی کرده است .» رئیس زندان هراسان گفت : «من اینکار را نکرده ام . هم اکنون در این زمینه تحقیق خواهم کرد .» ترزیا بالجنی قاطع گفت : «نیازی به تحقیق نیست . علت اینکه مرا به زندان انداخته اند آن است که من حاضر نشدم شب را در جائیکه ژاندارم ها و زندانبان به من پیشنهاد میکردند بمانم و با آنان بسربرم . من این افراد فرومایه را که به یک مین پرست و جمهوری خواه حقیقی مانند من اهانت نموده اند متهم میسازم و بر نوشت خود را بدست همشهری تالین می سپارم که مرا از پاریس می شناسد و از عقایدم اطلاع دارد .» تالین گفت : «صحیح است این زن جزو طبقه اشراف نیست . کسیکه او را زندانی کرده است باید خود در این زندان قرار گیرد . ما دیگر در دوران استبداد که عدالت وجود نداشت زندگی نمیکنیم . من شخصا بازجوئی از این همشهری را به عهده میگیرم .» آنگاه تالین با خوشحالی زن جوان را که بالجن عاشقانه *تلیتا* مینامید ، به خانه خود برد و از او تقاضا کرد در آنجا سکونت گزیند . ترزیا کیوتین را که از پنجره اطاق دیده میشد نشان داده و گفت : «من موعبی به اینجا بازخواهم گشت که این ماشین را برداشته باشند . اگر بمن علاقه داری باید از زندانها بازدید کنی و بهنجاییکه در آنجا صورت میگیرد خانه دهی .»

مانده دارد

- 
- پرونده گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- |                        |                                     |
|------------------------|-------------------------------------|
| 1. Phillipe Erlanger   | 2. Tallien                          |
| 3. Robes Pierre        | 4. Jean – Jacques Devin de Fontenay |
| 5. Alexandre de Lameth | 6. Cabarrus                         |
| 7. Thérésia            | 8. Bordeaux                         |
| 9. Barthélemy Galahert | 10. Tallien                         |
| 11. Gironde            | 12. Maxmilien Robespierre           |
| 13. Marie – Antoinette | 14. Sainte – Eulalie                |
| 15. Taschereau         | 16. Fouché                          |
| 17. Orléans            | 18. Palais – Royal                  |